

مقدمه مؤلف

این کتاب را تقدیم می‌کنم به دو ستارهٔ تابناک آسمان زندگی‌ام
دو گوهر گران‌مایه و بی‌بدیل و نادر، «پدر و مادر» روحشان شاد

ویژگی‌ها و شیوهٔ ارائهٔ مطالب

● قبل از هر چیز باید بگویم که این کتاب، شما را از مراجعه به کتاب درسی‌تان بی‌نیاز می‌کند؛ چرا که متن کامل کتاب درسی را قبل از نکات، عیناً آورده‌ام و تمامی کارگاه‌های متن‌پژوهی، گنج حکمت‌ها، روان‌خوانی‌ها و شعرخوانی‌ها در این کتاب آورده شده است.

● این کتاب با آخرین تغییرات کتاب درسی منطبق و هماهنگ است.

● این کتاب بر اساس قلمروهای سه‌گانهٔ «زبانی، ادبی و فکری» تألیف شده است.

نکات مهم هر بخش به ترتیب، شامل مباحث زیر است:

(الف) نکات مربوط به قلمرو زبانی (شامل معنی واژه‌ها، مباحث دستوری و روابط معنایی کلمات)

(ب) نکات قلمرو ادبی (بررسی تمامی آرایه‌های ادبی و مشخص کردن قافیه، ردیف و قالب شعری)

(پ) قلمرو فکری (معنی ابیات و عبارت‌ها و مفهوم و پیام آنها)

(ت) پاسخ به کارگاه‌های متن‌پژوهی

(ث) تهیهٔ کادری در انتهای هر درس، که در آن، واژه‌هایی که اهمیت املائی دارند، به صورت «گروه کلمه» آورده شده است.

(ج) ابیات و عبارت‌های آمده در کارگاه‌های متن‌پژوهی نیز موشکافانه بررسی و تجزیه و تحلیل گردیده‌اند.

قابل ذکر است که در قلمرو زبانی با واژه‌هایی روبه‌رو می‌شوید که «ستاره‌دار» هستند. این ستاره‌ها (بالای هر واژه) نشانگر آن است که این کلمات در پایان کتاب درسی (در بخش واژه‌نامه) معنی شده‌اند.

از تمامی دوستان، همکاران و عزیزانی که بنده را در این مسیر، دستگیری نموده‌اند، تشکر و قدردانی به عمل می‌آورم:

● جناب آقای مهندس محمد جوکار (معاونت علمی انتشارات)

● جناب آقای امین اسماعیل‌زاده (سرپرست ویراستاری)

● دانش‌آموزان با محبت و آینده‌دار دبیرستان نمونه فرهنگ شهید شریفی (منطقهٔ ۱۶ تهران)

● جناب آقایان ابوالفضل مزرعتی، عیسی علومی، مقصود علومی، علی ناصری، حسین شیردل، هوشنگ کیانی‌راد،

عباس سرلک، دکتر مهدی حیدری، محمد کربلایی، محمود لعلی، جواد بهاگیر، ذبیح‌الله حسن‌زاده، داریوش عباسی،

اکبر بُرجی، همایون عضدی قاجار، حسین زارع‌زاده، علی مظاهری

● سرکار خانم‌ها مریم‌السادات احمدی، ستایش ملک محمدی، نیایش ملک محمدی و عطیه علیشا

در پایان از همکاری بی‌دریغ سرکار خانم بهاره امین‌ترابی (مدیر هنری) و سرکار خانم آتنا ابرون (مدیر فنی)

قدردانی می‌کنم و به همهٔ این عزیزان خسته نباشید می‌گویم.

گریه کنی اگر

که آفتاب را ندیده‌ای

ستاره‌ها را هم نخواهی دید.

محمد رضا ملک محمدی

زمستان ۱۴۰۰



ستایش: به نام کردگار

ب نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

آرایه تلمیح: بیت اشاره دارد به «خلقتِ انسان از خاک»
 واج آرایبی: تکرار صامت «ک»
 آرایه مجاز: کفی ← مجاز از «یک مُشت»
 مجاز: هفت افلاک ← مجاز از «کُلِّ هستی و آفرینش»

قلمرو بنابر

افلاک*: جمع «فلک»؛ آسمان‌ها

کردگار: آفریدگار، خداوند

پیدا کرد: (در اینجا) خلق کرد، آفرید

حذف: «سخنم را آغاز می‌کنم» (در پایان بیت) به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو بنابر

معنی بیت: به نام خداوندِ خالقِ کُلِّ هستی که انسان را از مُشتی خاک آفرید (سخنم را آغاز می‌کنم).
 مفهوم بیت: اشاره به «آفرینش انسان از خاک»

قلمرو بنابر

قافیه بیت: افلاک و خاک

قالب شعر: مثنوی

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

کنایه: نظر در کار ما کن ← کنایه از اینکه «به ما توجه کن (دریاب)»
 جناس ناهمسان (اختلافی): یار و کار

قلمرو بنابر

فَضل*: لطف، توجه، رحمت، احسان (که از خداوند می‌رسد)

الهی: مُنادا

قلمرو بنابر

معنی بیت: خداوندا با رحمتِ خود، ما را یاری کن و از لطفِ خود به ما توجه بفرما.

قلمرو بنابر

قافیه بیت: یار و کار

ردیف: «ما کن»

تویی خلاق هر دانا و نادان

خلاق / هر ← هر / پیدا ← دانا / پنهان ← نادان
 مجاز: پیدا و پنهان ← مجاز از «تمامی آفریده‌ها»
 مجاز: دانا و نادان ← مجاز از «تمامی انسان‌ها»

قلمرو بنابر

رَزاق*: روزی‌دهنده [هم‌خانواده «رزق و رازق»]

خلاق: خلق‌کننده، آفریننده [هم‌خانواده «خالق، خلق، خلاق و مخلوق»]

قلمرو بنابر

معنی بیت: (خداوندا) تو روزی‌رسانِ تمامی آفریده‌ها و موجودات و خالقِ همهٔ انسان‌ها هستی.

قلمرو بنابر

تضاد: پیدا و پنهان
 دانا و نادان

قافیه: پنهان و نادان

آرایه «ترصیح» (ویژهٔ علوم انسانی): تویی ← تویی / رَزاق ←

زهی گویا ز تو، کام و زبانم

تویی هم آشکارا، هم نهانم

تضاد: آشکارا و نهان

واج آرایی: تکرار مصوت بلند «ا»

آرایه «پارادوکس» (متناقض‌نما): (مصراع دوم) اینکه هم آشکارا باشد و هم پنهان؛ تناقض و پارادوکس ایجاد کرده است

قلمرو زبانی

معنی بیت: (خداوندا) آفرین بر خلقت تو که به دهان و زبان من قدرت سخن گفتن بخشیدی. ای خدا تو همه هستی و وجود من هستی (چه آشکار و چه پنهان).

مفهوم بیت: همه چیز انسان‌ها (از جمله قدرت سخن‌گویی) از خداوند است.

قلمرو زبانی

زهی*: آفرین، خوشه، شگفتا (شبه جمله است)؛ هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود.

کام*: دهان

گویا: گوینده، سخن‌گو

حذف: فعل «است» (در مصراع اول) به قرینه معنایی حذف شده است [کام و زبانم از تو گویا «است»]

قلمرو زبانی

قافیه: زبانم و نهانم
مراعات نظیر ← کام و زبان
← گویا و زبان

چو در وقت بهار آبی پدیدار

حقیقت، پرده برداری ز رخسار

کنایه: پرده از رخسار برداشتن ← کنایه از «آشکار و پدیدار شدن»

قلمرو زبانی

معنی بیت: (خداوندا) هنگامی که در فصل بهار پدیدار می‌شوی؛ در حقیقت خود را نمایان می‌سازی.

مفهوم بیت: جلوه خداوند در همه پدیده‌ها نمایان است.

قلمرو زبانی

رُخسار: چهره، صورت

چو: وقتی که

پدیدار آبی: پدیدار شوی [پدیدار: مُسند/ آبی: (در اینجا) «می‌شوی» ← فعل [سنادی]

قلمرو زبانی

قافیه: پدیدار و رخسار

فروغ رویت اندازی سوی خاک

عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

استعاره: عجایب نقش‌ها ← استعاره از «پدیده‌های زیبای خداوند»

مجاز: خاک ← مجاز از «زمین»

قلمرو زبانی

معنی بیت: پرتویی از چهره زیبایت را بر زمین می‌افشانی و (در نتیجه) زمین را پر از پدیده‌های زیبا می‌کنی.

مفهوم بیت: ظهور (تجلی) زیبایی‌های خداوند در طبیعت و جهان [زیبایی‌های پدیده‌ها از نور عشق خداست]

قلمرو زبانی

فروغ*: روشنایی، پرتو

عجایب نقش‌ها ← نقش‌های عجیب و شگفت

← ترکیب وصفی مقلوب ← (نقش‌های عجیب)

مرجع ضمیر «ت» (رویت): خداوند

قلمرو زبانی

قافیه بیت: اندازی و سازی

ردیف: «سوی خاک»

از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

کنایه: خندان بودنِ گل ← کنایه از «شکفته شدن و شکوفایی گل»
آرایه «حَسَنِ تَعْلِيل»: علّت رنگارنگیِ گل در فصل بهار ← این‌گونه دانسته شده است که گل از شوق و اشتیاقِ (دیدار) خداوند می‌خندد و شکوفا و رنگارنگ می‌گردد.

قلمرو بهار

معنی بیت: گل از اشتیاق تو در فصل بهار می‌خندد و شکفته می‌شود؛ به همین علّت است که (در بهار) دارای رنگ‌های بی‌شمار می‌گردد.
مفهوم بیت: زیبایی‌های پدیده‌ها از عشق و اشتیاق به خداوند است.

گل از شوق تو خندان در بهار است

قلمرو بهار

از آن: به آن علّت
 مرجع ضمیر «ش»: گل

قلمرو بهار

قافیه: بهار و بی‌شمار
 ردیف: «است»

تشخیص: گل (به سبب «خندیدن»)

مراعات نظیر: گل، بهار و رنگ

یقین دانم که بی‌شک، جان‌جانی

جناس ناهمسان (افزایشی): آن و جان

قلمرو بهار

معنی بیت: (خداوندا) هر چه که در مورد تو بگویم، برتر از آن توصیف هستی؛ بدون تردید تو اصل هستی و وجود می‌باشی.

مفهوم بیت ← توصیف ناپذیری خداوند؛ ناتوانی انسان در وصف پروردگار
 ← خداوند، اصل وجود و هستی است

قلمرو بهار

بیش از آنی: بیشتر و برتر از آن (توصیف) هستی
 جان‌جانی: اصل روح و جان و وجود هستی
 وصف: توصیف کردن [هم‌خانواده «توصیف، اوصاف و موصوف»]

قلمرو بهار

قافیه: آنی و جانی

تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

الهی‌نامه، عطار نیشابوری

قلمرو بهار

معنی بیت: پروردگارا من هیچ اطلاعی ندارم (ناآگاهم) و تو هر آنچه را خواهی، می‌دانی.

مفهوم بیت: ناتوانی و ناآگاهی انسان در برابر خالق
 ← دانایی مطلق خداوند

● کتاب «الهی‌نامه»: اثر «عطار نیشابوری» شاعر و عارف قرن ششم (و اوایل قرن هفتم) هجری قمری

قلمرو بهار

زمان تمامی فعل‌های این بیت: نمی‌دانم، نمی‌دانم، (می) دانی، (می) دانی ← هر چهار فعل: مضارع اخباری // خواهی ← خواهی: مضارع التزامی
 الهی: مُنادا

قلمرو بهار

قافیه: الهی و خواهی

تکرار: واژه‌های «نمی‌دانم»، «دانی» و «تو»

لاول درس



گشت یکی چشمه ز سنگی جدا | غلغله زن، چهره نما، تیزپا

چشمه ← نماد «انسان‌های متکبر، خودبستا و خودپسند»
تشخیص

کنایه‌ها ← چهره‌نما ← کنایه از «خودستا»
تیزپا ← کنایه از «شتابان»

قلمرو زبانی
غلغله زن*: شور و غوغاکنان تیزپا*: تندرو، تیزرو
چهره‌نما: خودآرا، خودنما، خودبستا
فعل «گشت»: فعل اسنادی به معنی «شد» [جدا: مُسند/ یکی چشمه: نهاد]

قلمرو فلکی
معنی بیت: چشمه‌ای شور و غوغاکنان، خودآرا و شتابان از سنگی جدا شد.
مفهوم بیت: توصیف چشمه‌ای متکبر، خودنما و سریع

قلمرو لایه
قالب شعر: مثنوی
قافیه‌های بیت: جدا و تیزپا

گاه چو تیری که رود بر هدف | گه بر دهان، بر زده کف، چون صدف

جناس ناهمسان (اختلافی): صدف و هدف
مراعات نظیر: تیر و هدف
تشخیص: صدف [به سبب «دهان»]

قلمرو زبانی
گه: مخفف «گاه» ← گاهی، زمانی
حذف: فعل «بود» (بعد از «بر زده») به قرینه معنایی حذف شده است [بر زده (بود) ← ماضی بعید]

قلمرو فلکی
معنی بیت: (چشمه) گاهی چون صدف، کف بر دهان زده بود و زمانی نیز مانند تیری که به هدف اصابت کند؛ مستقیم و باشتاب حرکت می‌کرد.
مفهوم بیت: اشاره به «حرکت سریع چشمه»

قلمرو لایه
قافیه‌ها: صدف و هدف
تشبیه: ← چشمه به صدف
← چشمه به تیر

گفت: درین معرکه، یکتا منم | تاج سر گلبن و صحرا، منم

قلمرو زبانی
قافیه‌ها: یکتا و صحرا ردیف: «منم»
تشبیه: من (چشمه) به تاج سر گلبن و صحرا

قلمرو زبانی
معرکه*: میدان جنگ، جای نبرد
گلبن*: بوته یا درخت گل؛ به ویژه بوته گل سُرخ

قلمرو نبر

معنی بیت: (چشمه) گفت: در این میدان، من یگانه و برترین و تاجِ سرِ گل‌ها و صحرا هستم (از همه والاتر و برتر و بالاتر)
مفهوم بیت: خودستایی و تکبرِ چشمه

بوسه زند بر سر و بردوش من

کنایه: بوسه زدن ← کنایه از «احترام و دوست داشتن»

قلمرو نبر

معنی بیت: هنگامی که سریع حرکت می‌کنم؛ سبزه در آغوش من، بر سر و کتفم بوسه می‌زند.
مفهوم بیت: (همان) خودستایی و تکبرِ چشمه

ماه بیند رخ خود را به من

نماد: «ماه» ← نمادِ زیبایی و درخشش»

قلمرو نبر

معنی بیت: زمانی که پیچ و تابِ گیسویِ خود را باز کنم؛ ماه، چهرهٔ خود را در من می‌بیند.

مفهوم بیت: نشانگرِ «خودنماییِ چشمه»
 ← چشمه، خود را از ماه، برتر و زیباتر می‌داند

زو بدم بس گهر تابناک

استعاره: گهر تابناک ← استعاره از «گل‌ها و گیاهان زیبا و رنگارنگ»
مراعات نظیر: قطره و باران

قلمرو نبر

معنی بیت: از قطره‌ای باران که بر خاک می‌آفتد؛ جواهرات گران‌بها و درخشان (گل‌ها و گیاهان زیبا و رنگارنگی) حاصل می‌شود.
مفهوم بیت: توصیف و ستایشِ «قطرهٔ باران»

از نجلی سر به گریبان برد

حجلی: شرمندگی، خجالت‌زدگی [هم‌خانوادهٔ «خجالت»]
گریبان: یقه

کنایه: مصراع دوم ← کنایه از «احترام و برتری و افتخار»

مراعات نظیر: تاج و سر
 ← گُلین و صحرا

تشخیص: گلبن و صحرا (به خاطر داشتنِ «سر»)

چون بدوم، سبزه در آغوش من

قلمرو نبر

چون: وقتی که (ادات تشبیه نیست)
دوش: شانه، کتف

قلمرو نبر

قافیه‌ها: آغوش و دوش
ردیف: «من»
تشخیص: سبزه [بوسه زدن] **مراعات نظیر:** سر و دوش

چون بگشایم ز سر مو، شکن

قلمرو نبر

شکن: پیچ و خم زلف
رُخ: چهره، صورت (= زُخسار)
مرجع ضمیرها: ← خود: ماه
 ← من: چشمه

قلمرو نبر

قافیه‌ها: شکن و من
تشخیص: ماه (دیدن)
مراعات نظیر: ← سر، مو و رُخ
 ← مو و شکن

قطرهٔ باران که در افتد به خاک

قلمرو نبر

زو: مخففِ «از او»
تابناک: درخشان، تابان
مرجعِ «او» (زو): قطرهٔ باران
گهر: گوهر، جواهر، سنگِ قیمتی
بدمد: بروید (می‌روید)
بس: بسیار

قلمرو نبر

قافیه‌ها: خاک و تابناک

در بر من، ره چو به پایان برد

قلمرو نبر

بر: آغوش، کنار
زه: مخففِ «راه»



مرجع «من»: چشمه

چو: هنگامی که (ادات تشبیه نیست)

مراعات نظیر: سر و گریبان

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: پایان و گریبان

ردیف: «بَرَد»

تشخیص: قطره باران [به خاطر خجل و شرمنده شدن]

کنایه: سر به گریبان بُردن ← کنایه از «خود را پنهان نمودن (از شرمساری)»

قلمرو فلز

معنی بیت: (آن قطره باران) وقتی که در آغوش من (چشمه) به پایان خط خود می‌رسد (از دیدن عظمت و زیبایی من) خجالت‌زده می‌شود.
مفهوم بیت: خودستایی چشمه (در برابر قطره باران)

ابر ز من، حامل سرمایه شد

باغ ز من صاحب پیرایه شد

تکرار: من و شد

آرایه «موازنه» (ویژه علوم انسانی): ابر ← باغ // ز من ← ز من // حامل ← صاحب // سرمایه ← پیرایه // شد ← شد

قلمرو زبیر

پیرایه*: زیور و زینت

حامل: حمل‌کننده، باردار، حامله

مرجع من: «چشمه»

قلمرو فلز

قافیه‌ها: سرمایه و پیرایه

استعاره: سرمایه ← استعاره از «برف و باران»

پیرایه ← استعاره از «گل‌ها و میوه‌ها و گیاهان رنگارنگ»

معنی بیت: ابر از من دارای سرمایه (برف و باران) شد. باغ از وجود من، دارای زیور (گل‌ها و درختان زیبا) گردید.
مفهوم بیت: (باز هم) غرور و تفاخر و تکبر چشمه

گل به هم رنگ و برازندگی

می‌کند از پرتو من زندگی

تشخیص: گل [زندگی کردن]

قلمرو زبیر

برازندگی*: شایستگی، لیاقت

پرتو: روشنایی، نور

مرجع من: چشمه

به همه: با همه، با تمامی

قلمرو فلز

قافیه‌ها: برازندگی و زندگی

واج آرایه: تکرار صامت‌های «گ»، «ز» و «ن»

در بن این پرده نیلوفر

کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبیر

نیلوفری*: منسوب به نیلوفر؛ به رنگ نیلوفر، لاجوردی (صفت نسبی)

پرده نیلوفری*: [در متن درس] مقصود ← «آسمان لاجوردی»

بن: پایه، اساس، ریشه (در این بیت ← «زیر» معنی می‌دهد)

همسری: برابری، رقابت، زورآزمایی

مرجع من: چشمه

استفهام انکاری: کیست که با من همسری کند؟ ← کسی نیست

که با من همسری کند

قلمرو فلز

قافیه‌ها: نیلوفری و همسری

استعاره: پرده نیلوفری ← استعاره از «آسمان لاجوردی‌رنگ»

قلمرو فلز

معنی بیت: در زیر این آسمان لاجوردی‌رنگ، هیچ‌کس نمی‌تواند با من (چشمه) برابری کند.

مفهوم بیت: (باز هم) تکبر و غرور و تفاخر چشمه

← (چشمه) من از همه بالاتر و والاتر و برترم

رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قافیه‌ها: غرور و دور

کنایه: مست شدن ← کنایه از «سرخوش و از خود بی خود گردیدن»

قلمرو نثر

معنی بیت: چشمه که از غرور، مست و از خود بی خود شده بود، بدین ترتیب حرکت می‌کرد و هنگامی که از مبدأ (سرچشمه) کمی دور شد...

این بیت با بیت بعدی «موقوف المعانی» است.

زین نَمَط آن مست شده از غرور

قلمرو نثر

نَمَط*: روش، طریقه

زین نَمَط*: بدین ترتیب

مست شده از غرور: مقصود «چشمه» است

مبدأ: آغاز، اصل، ابتدا [در اینجا ← «سرچشمه»] (هم خانواده «ابتدا، مُبتدی»)

قلمرو نثر

سگمنی، نادره جوشنده‌ای

نماد: بحر ← نماد «انسان‌های با عظمت و با هیبت و بارزش»

واج آرایبی: تکرار مصوت بلند «ی»

قلمرو نثر

معنی بیت: (چشمه) در مقابل خود، دریایی خروشان، ترس آور، شگفت‌انگیز و بی‌همتا را مشاهده کرد.

مفهوم بیت: آب‌هت و سهمگینی دریا

ترس چشمه از دریای خروشان

دید یکی بحر خروشنده‌ای

قلمرو نثر

نادره*: بی‌همتا، شگفت‌آور

بحر: دریا

سهمگن: سهمگین، ترسناک

نادره جوشنده: ترکیب وصفی مقلوب [← جوشنده نادره]

قلمرو نثر

قافیه‌ها: خروشنده‌ای و جوشنده‌ای

دیده یه کرده، شده زهره در

کنایه: گوش) کر کردن ← کنایه از «بلندی و ترسناکی نعره»
دیده را سیاه کردن ← کنایه از «همان ترسناکی و موجب وحشت شدن»

زهره در ← کنایه از «بسیار ترس آور بودن»

قلمرو نثر

معنی بیت: (بحر خروشان) فریاد بلندی برکشیده بود. فریادی که گوش آسمان را کر کرده و دیدگان را (از وحشت) تیره ساخته و موجب ترس و هراس گردیده بود.

مفهوم بیت: آب‌هت و ترسناکی دریا

ترس چشمه (از دریا)

نعره بر آورده، فلک کرده کر

قلمرو نثر

نعره: فریاد

دیده: چشم

سیه: مخفف «سیاه»

زهره: کیسه زرداب، کیسه صُفرا

حذف: فعل کمکی «بود» (بعد از «برآورده، کر کرده، سیه کرده و

شده») هر چهار مورد، به قرینه معنایی حذف شده است

قلمرو نثر

قافیه‌ها: کر و زهره در

تشخیص: فلک (کر شده)

واج آرایبی: ← مصراع اول: تکرار واج‌های «ک» و «ر»

← مصراع دوم: تکرار واج‌های «د» و «ر»

داده تنش بر تن ساحل، یله

راست: درست، دقیقاً (نقش ← قید) حذف: «بود» (بعد از «داده»)
حذف به قرینه معنایی

راست به مانند یکی زلزله

قلمرو نثر

یله*: رها، آزاد

یله دادن*: تکیه دادن

قلمرو قلم

معنی بیت: (بحر خروشان) درست، مانند زلزله‌ای آزاد و رها بر تن ساحل تکیه داده بود.

مفهوم بیت: (باز هم) بیانگر «سهمگینی و عظمت و اُبّهتِ دریا»

وان هم هنگامه دریا بید

شنوایی // دید ← حس بینایی

قلمرو قلم

معنی بیت: آن چشمه کوچک وقتی که به دریای با عظمت رسید و آن همه غوغا و هیاهوی دریا را مشاهده کرد ...

● این بیت با بیت بعدی «موقوف المعانی» است.

خویشتن از حادثه برتر کشد

کنایه: قدم در کشد ← کنایه از اینکه «عقب‌نشینی کند، خود را نجات دهد»

قلمرو قلم

معنی بیت: (چشمه) خواست که خود را از آن مهلکه، نجات بدهد و از آن حادثه، خود را خلاص کند (کنار بکشد).

مفهوم بیت: ← عقب‌نشینی و ترس چشمه
← تلاش برای نجات خود از مهلکه

کز همه شیرین سخنی، گوشش ماند

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

کنایه: ← شیرین سخنی ← کنایه از «سخن‌آوری، خوش‌بینی»
← گوش ماندن ← کنایه از «سکوت کردن»

قلمرو قلم

معنی بیت: (چشمه) اما آن چنان (از عظمت و خوفناکی دریا) سرگشته و ساکت گشت که از تمام آن ادعا و گزاره‌گویی‌های خود، فقط به شنیدن، بسنده کرد. (ساکت شد و دیگر هیچ نگفت)

مفهوم بیت: چشمه ترسید، ساکت شد و دست از ادعا برداشت.

مرجع «ش» (تنش): بحر (در بیت‌های قبلی)

قلمرو قلم

قافیه‌ها: زلزله و یله

تشبیه: بحر خروشان به زلزله

تشخیص: بحر و ساحل (تکیه دادن، تن)

چشمه کوچک چو به آنجا رسید

قلمرو قلم

هنگامه*: غوغا، داد و فریاد، شلوغی

وان: مَخْفَفِ «و آن»

چو: وقتی که

قلمرو قلم

قافیه‌ها: رسید و بدید

تشخیص: چشمه (دیدن)

حس آمیزی: هنگامه (داد و فریاد و غوغا) را دید [هنگامه ← حس]

خواست کزان ورطه، قدم در کشد

قلمرو قلم

ورطه*: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری

کزان: مَخْفَفِ «که از آن»

مرجع «خویشتن»: چشمه

برتر کشد: کنار بکشد؛ خود را خلاص کند

قلمرو قلم

قافیه‌ها: در و برتر

ردیف: «کشد»

لیک چنان خیره و خاموش ماند

قلمرو قلم

خیره*: سرگشته، حیران، فرومانده **خاموش:** ساکت، بی‌صدا

لیک: اما، ولی

شیرین سخنی: خوش‌سخنی، زبان‌آوری

قلمرو قلم

قافیه‌ها: خاموش و گوش

ردیف: «ماند»

حس آمیزی: شیرین سخنی ← شیرین [حس چشایی]
← سخن [حس شنوایی]

مشق کارگاه پروگرام

قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری
راست به مانند یکی زلزله

پاسخ

در این بیت ← «برابری، رقابت و زورآزمایی»
امروزه ← «ازدواج، همسر بودن و زناشویی»
همسری: در این بیت ← «در این بیت ← «درست، دقیقاً، عیناً»
امروزه ← «مقابل چپ، صحیح، مستقیم و مقابل دروغ»

۲ بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا
غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا»

پاسخ

چشمه‌ای (یکی چشمه) غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپا از سنگی جدا گشت.
نهاد قید معطوف به قید معطوف به قید متمم مسند فعل اسنادی

قلمرو زبانی

۱ هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

چون بگشایم ز سر مو، شکن
ماه ببیند رخ خود را به من
گه به دهان، بر زده کف، چون صدف
گاه چو تیری که رود بر هدف

پاسخ

بیت اول	بیت دوم
تشخیص: «ماه» [به خاطر رُخ و دیدن]	دو تشبیه: چشمه به صدف
مراعات نظیر: سر، مو، رُخ مو و شکن	جناس ناهمسان اختلافی: صدف و هدف
نماد: «ماه» ← نماد «زیبایی و درخشندگی»	مراعات نظیر: تیر و هدف
	تشخیص: «صدف» [به سبب «دهان»]

۲ با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟

پاسخ

چشمه؛ نماد «انسان‌های متکبر، خودستا و خودپسند» است.

۳ آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌های ذهنی (انتزاعی)، در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند. نمونه: «حرف‌هایم مثل یک تگه چمن روشن بود.» در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

● نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

پاسخ مصراع دوم بیت ۱۵: «هنگامه دریا بدید» ← داد و فریاد را دید (آمیختن دو حس شنوایی و بینایی)

مصراع پایانی: «شیرین سخنی» ← شیرین: حس چشایی / سخن: حس شنوایی

● «حرف‌هایم مثل یک تگه چمن روشن بود.»

تشبیه: حرف‌هایم: مشبه / مثل: ادات تشبیه / یک تگه چمن: مشبه‌به / روشن بود: وجه شبه

کنایه: حرف‌هایم روشن بود ← کنایه از «ساده و بدون ابهام بودن سخنان»

حس آمیزی: روشن بودن حرف
روشن بودن ← حس بینایی
حرف ← حس شنوایی

۴ هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیرحقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، «حقیقت» و به معنای غیرحقیقی آن، «مجاز» می‌گویند. «حقیقت»، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. «مجاز»، به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیرحقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال:

پُشتِ دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پسِ دیوار، گوش سعدی
همان‌طور که می‌دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی‌تواند در پسِ دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت، به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی: «انسان سخن‌چین» تأکید دارد. اکنون به دو بیت زیر توجه نمایید.

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جاکه تویی تفرّج آنجاست سعدی
عالم از شور و شرّ عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان، نرگسِ جادوی تو بود حافظ

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه «اندیشه» است. در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس»، معنایی غیرحقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شبهات» میان آن دو است. ● در شعر این درس، دو نمونه مجاز بیابید و مفهوم هریک را بنویسید.

پاسخ بیت اول «ستایش» ← «هفت افلاک»؛ مجاز از «کُلّ آفرینش»

بیت ششم درس «چشمه» ← «گهر تابناک»؛ مجاز (از نوع «استعاره») از «گل‌ها و میوه‌ها و گیاهان رنگارنگ»

بیت هشتم «چشمه» ← «سرمایه» و «پیرایه»؛ مجاز (از نوع «استعاره») به ترتیب ← «برف و باران» / «گل‌ها و میوه‌ها و گیاهان رنگارنگ» /

بیت دهم «چشمه» ← «پرده نیلوفری»؛ مجاز (از نوع «استعاره») از «آسمان»

● «پشتِ دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پسِ دیوار، گوش»

هوش‌دار: آگاه باش، مواظب باش / **پس:** پشت / **ترادف:** پشت و پس / **جناس ناهمسان (اختلافی):** هوش و گوش / **تکرار:** دیوار / **مَثَل (ضرب‌المثل):** بیت یک ضرب‌المثل است؛ مُعادل مَثَل «دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد» / **مجاز:** «گوش» ← مجاز از «انسان سخن‌چین»
معنی بیت: در پشت دیوار، مواظب باش که چه می‌گویی؛ زیرا امکان دارد آنجا انسان سخن‌چینی حضور داشته باشد.
مفهوم بیت: احتیاط و مراقبت، هنگام سخن گفتن

● «ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جاکه تویی تفرّج آنجاست»

ترادف: باغ و بوستان / **تویی:** نقش «تو» ← نهاد
← تو ← معشوق
← تویی ← تو هستی (وجود داری) = فعل غیراسنادی
تفرّج: تفریح، گشت و گذار، تماشا، گردش / **تکرار:** جا / **مجاز:** «سر» ← مجاز از «قصد و اندیشه»
معنی بیت: ما به فکرِ باغ و بوستان نیستیم؛ چرا که هر جا که تو حضور داری، تفریح و گردش نیز همان جا برقرار است.
مفهوم بیت: معشوق، باعث نشاط و سرخوشی است.

● «عالم از شور و شرّ عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان، نرگسِ جادوی تو بود»

عالم: جهان / **نرگس:** گل نرگس / **جادو:** به معنی «جادوگر» به کار رفته است / **شور و شرّ:** شور؛ فتنه و غوغا و جنجال / **تو:** معشوق
/ **فتنه‌انگیز:** آشوبگر / **واج آرایی:** (مصراع اول) تکرار صامت‌های «ش» و «ر» / **مجاز (استعاره):** «نرگس» ← مجاز (استعاره) از «چشم»
[**نکته:** در نگاه کلی، تمام استعاره‌ها (استعاره نوع اول = مَصْرَحَه) نوعی «مجاز» محسوب می‌گردند؛ چرا که واژه در معنی غیرحقیقی به کار می‌رود و تنها تفاوت آن با معنای خاص مجاز، آن است که در استعاره، ارتباط و پیوند معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، رابطه «شبهات = تشبیه» است. به بیان دیگر می‌توان گفت: «استعاره، مجازی است مبتنی بر تشبیه و شبهات» / **تشخیص:** «عالم» (خبر نداشتن) // **نماد:** (گل) نرگس
← نماد «چشمان زیبا»

معنی بیت: دنیا اصلاً از غوغا و جنجال عشق باخبر نبود. آشوبگر و فتنه‌انگیز جهان، فقط چشمان جادوگر تو بود.

مفهوم بیت: جادوگری و فتنه‌انگیزی چشمان معشوق

قلمرو

۱ پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

پاسخ به عظمت دریا و ناتوانی و کوچکی و حقارت خود پی برد و سکوت کرد. [عقب‌نشینی، ترس، احساس حقارت و سکوت]

۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده گر دیده سیه کرده، شده زهره در»

پاسخ معنی ← (بحر خروشان) فریاد بلندی برکشیده بود. فریادی که گوش آسمان را گر کرده و دیدگان را (از وحشت) تیره ساخته و

موجب ترس و هراس گردیده بود. / مفهوم ← «ابهت و ترسناکی دریا» و «ترس چشمه از دریا»

۳ سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید

گر او هست حقا که من نیستم؟

چو خود را به چشم حقارت بدید

بلندی از آن یافت کاو پست شد

پاسخ از نظر «محتوا» در تضاد و تقابل همدیگر هستند. «چشمه» نماد تکبر و لاف زدن و خودستایی است؛ در حالی که «قطره باران»

(شعر سعدی) نماد فروتنی، خضوع و در برابر بزرگان، خود را کوچک و هیچ دانستن است.

۴ دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

پاسخ «دریا»؛ به دلیل «عظمت، هیبت و بزرگی» [چشمه، مغرور، خودستا و کلاً در این شعر، منفی است]

● «یکی قطره باران ز ابری چکید

قالب شعر (۴ بیت): مثنوی / قافیه: چکید و بدید / خجل: شرمنده، خجالت‌زده / مراعات نظیر: قطره، باران و دریا / تضاد: (در اینجا) قطره

باران و دریا / تشخیص: قطره باران (خجل شدن) / نماد: قطره باران ← نماد «تواضع و فروتنی»، دریا ← نماد «عظمت»

معنی بیت: قطره‌ای باران از ابری چکید و وقتی که عظمت دریا را مشاهده کرد (از کوچکی و ناچیزی خود) خجالت‌زده گشت.

مفهوم بیت: تواضع و فروتنی، خود را کوچک پنداشتن

● «که جایی که دریاست من کیستم؟

قافیه: کیستم و نیستم / فعل‌های غیر اسنادی: تمامی فعل‌ها (= است، هست و نیستم) غیر اسنادی هستند؛ فقط «استم» (در «کیستم») اسنادی است

[← من: نهاد / کی = که: مسند / استم: فعل اسنادی] / استفهام انکاری: من کیستم ← من کسی نیستم / من: قطره باران / او: دریا /

جناس ناهمسان (اختلافی): کیستم و نیستم / تکرار: من / تضاد: هست و نیست / واج آرایی: تکرار صامت‌های «س»، «ت» و «م»

معنی بیت: (قطره گفت) که آنجایی که دریا حضور دارد، من کسی به حساب نمی‌آیم؛ اگر او وجود دارد، حقیقتاً من دیگر وجودی از خود ندارم.

مفهوم بیت: (باز هم) تواضع و فروتنی و خود را ندیدن و هیچ انگاشتن.

● «چو خود را به چشم حقارت بدید

قافیه: بدید و پرورید / چو: وقتی که / خود: قطره باران / حقارت: کوچکی، بی‌ارزشی و پست و خوار بودن (هم‌خانواده «حقیر، مُحَقَّر، تحقیر») /

پرورید: پرورش داد، رُشد و نَمُو / ش: قطره باران

معنی بیت: (آن قطره باران) آن هنگام که خود را کوچک و ناچیز شمرد؛ (به کمال دست یافت) در کنار خود با تمام وجود، صدف را (که

جایگاه مرورید است) پرورش داد. مفهوم بیت: تواضع، موجب کمال و ارزشمندی می‌گردد.

● «بلندی از آن یافت کاو پست شد

قافیه: پست و هست / ردیف: «شد» / از آن: به آن علت / کاو: که او / کوفت: کوبید / هست: فعل نیست [در اینجا: «اسم» است؛ نقش ← مُسند] /

کنایه: در نیستی کوفتن ← کنایه از «خود را نادیده گرفتن؛ تکبر و غرور نداشتن، متواضع و فروتن بودن» / استعاره (مکنیه): «نیستی» ← به خانهای

تشبیه شده است که «در» دارد؛ چون مشبّه‌به (خانه) ذکر نشده، این تشبیه بدل شده است به استعاره / جناس ناهمسان (اختلافی): پست و هست /

تضاد: ← بلندی و پست

پارادوکس (تناقض = متناقض‌نما): هر دو مصراع ← با پست و کوچک شدن به بلندی رسیدن!

معنی بیت: (آن قطره) به آن علت، بلندمرتبه گشت که خود را ناچیز و حقیر به حساب آورد، و تکبر و غرور را از خود جدا کرد تا بدین ترتیب، ارزشمند

شد و وجود واقعی پیدا نمود. مفهوم بیت: (همانند بیت قبلی) تواضع، خضوع و فروتنی، باعث ارزشمندی، سربلندی و کمال می‌گردد.

کنج حکمت: پیرایه خرد

در آبیگری سه ماهی بود: دو حازم، یکی عاجز. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنوندند؛ آنکه حَزْم زیادت داشت و بارها دست بُردِ زمانهٔ جافی را دیده بود، سَبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب درمی آمد، پَرْفُور بیرون رفت. در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانبِ آبیگر محکم بستند.

حذف: فعل «بود» (بعد از «یکی عاجز») به قرینهٔ لفظی حذف شده است

قلمرو زبانی

کنایه: ← دست بُرد دیدن ← کنایه از «موردِ حمله و هجوم واقع گشتن»
 ← روی به کار آوردن ← کنایه از «اقدام کردن؛ دست به کار شدن»

تشخیص: زمانه (جافی = ستمگر بودن)

اشتقاق: حازم و حزم

ایهام: «درمی آمد»
 ۱ وارد می شد
 ۲ خارج می شد

جناس ناهمسان (افزایشی): حازم و حزم

قلمرو زبانی

معنی: در یک آبیگر، سه ماهی وجود داشت. دو ماهی مُحْتَاط و دوراندیش بود و یک ماهی ناتوان و درمانده. اتفاقاً روزی دو شکارچی از آن آبیگر عبور می کردند و (با دیدن آن ماهی‌ها) با همدیگر قرار گذاشتند که دام بیآورند و هر سه ماهی را صید کنند. ماهی‌ها این سخن (صیادان) را شنیدند؛ آن ماهی که بسیار مُحْتَاط و هوشیار بود و بارها موردِ هجوم روزگارِ ستمگر قرار گرفته بود، سریعاً دست به کار شد و از آن سَمْتی که آب، خارج (وارد) می شد، فوراً بیرون رفت. در این هنگام، صیادان رسیدند و هر دو طرفِ آبیگر را بستند.

قلمرو زبانی

آبیگر: تالاب، استخر، گودال بزرگ که آب در آن جمع گردد

حازم: * مُحْتَاط (هم خانواده «حَزْم»)

عاجز: درمانده، ناتوان (هم خانواده «عَجَز»)

از قضا: اتفاقاً، از روی اتفاق **صیاد:** شکارچی

بر آن گذشتند: از آن آبیگر عبور می کردند

مرجع «آن» (بر آن گذشتند): آبیگر

میعاد: * وعده، قرار

میعاد نهادن: * قرار گذاشتن **بیارند:** بیآورند

بشنوندند: شکل قدیمی «شنیدند»

حَزْم: احتیاط، هشیاری، دوراندیشی

زیادت: زیاد، فراوان **دست بُرد:** * هجوم و حمله

دست بُرد دیدن: * موردِ حمله و هجوم قرار گرفتن

زمانه: روزگار

جافی: * ستمگر، ظالم (هم خانواده «جَفَا»)

سَبک: فوراً، سریع

روی به کار آورد: دست به کار شد، اقدام کرد

از آن جانب: از آن طرف (جانب ← سَمْت، سو، طرف)

آب درمی آمد: آب وارد می شد یا آب خارج می گشت [«درآمدن»

← هم به معنای «داخل شدن» است و هم به معنای «خارج

شدن». در اینجا نیز ظاهراً هر دو معنی، صحیح به نظر می رسد]

پَرْفُور: فوراً، سریعاً (هم خانواده «فوراً، فوریت»)

دیگری هم که از پیرایهٔ خرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقتِ حیلست. هر چند تدبیر در هنگام بلا فایدهٔ بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مَکایدِ دشمن، تأخیر صواب نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.» پس خویشتن مُرده کرد و بر روی آب می رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلتِ خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت بُرد.

و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عَجَز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای کشان، چپ و راست می رفت و در قَرّاز و نَشیب می دوید تا گرفتار شد.

کلیده و دمنه، ترجمهٔ نصرالله مَنشی

مسند / شد: فعل اسنادی

قلمرو زینت

تشبیه: ← پیرایه خرد (خرد: مشبّه / پیرایه: مشبّه‌به) ← اضافه تشبیهی
 ← ذخیرت تجربت (تجربت: مشبّه / ذخیرت: مشبّه‌به) ←
 اضافه تشبیهی

کنایه: ← از پیرایه خرد بی بهره نبودن ← کنایه از «خردمند و عاقل بودن»
 ← از ذخیرت تجربت بی بهره نبودن ← کنایه از «باتجربه بودن»
 ← غفلت بر احوال کسی غالب بودن ← کنایه از «غافل و ناآگاه بودن»
 ← عجز در افعال کسی ظاهر بودن ← کنایه از «عاجز و ناتوان بودن»
اشتقاق: غفلت و غافل **تضاد:** فراز و نشیب

قلمرو زینت

معنی: آن ماهی دیگر که خردمند و باتجربه بود، با خود گفت که غافل (فراموشکار) شدم و سرانجام کارِ غافلان این‌گونه است (یعنی گرفتاری و در مَحْصَه گیر افتادن) الآن وقتِ چاره‌اندیشی است. هر چند تدبیر و چاره‌اندیشی به هنگام نزولِ بلا زیاد فایده‌ای ندارد؛ با این همه (با تمام این اوصاف) انسانِ عاقل از فایده‌های دانش هرگز ناامید نمی‌شود و در دفع و دور کردنِ حیل‌های دشمن نباید تأخیر و درنگ نماید (درنگ، جایز و از روی مصلحت نیست). زمان استواری و استقامتِ مردان و هنگامِ اندیشه‌ورزیِ خردمندان است. پس خویش را به مُردن زد و بر روی آب، خود را شناور گرداند. شکارچی او را برداشت و چون فکر کرد (تصوّر شد برایش) که (آن ماهی) مرده است، او را (بر زمین) انداخت. آن ماهی با تدبیر، خود را به جوی آب انداخت و جان به سلامت بُرد. و آن ماهی که غافل و ناآگاه و ناتوان بود، حیران، گیج، سرگردان و پای‌کشان، به این طرف، آن طرف می‌رفت و بالا و پایین می‌دوید تا اینکه گرفتار شد.

مفهوم حکایت: ← تأکید بر هوشیاری و دوراندیشی و خردورزی
 ← پرهیز از غفلت و بی‌خبری و اِهمال‌کاری

پیرایه*: زیور، زینت

ذخیرت: ذخیره، پس‌انداز، اندوخته

تجربت: تجربه

غفلت: ناآگاهی، فراموشی، بی‌خبری (هم‌خانواده «غافل»)

فرجام: عاقبت، سرانجام

غافل: بی‌خبر، ناآگاه / تراذف: حیل و تدبیر

حیلت: تدبیر، چاره‌اندیشی

فایده بیشتر ندارد: زیاد فایده‌ای ندارد

منافع: جمع «منفعت»، سودها، فایده‌ها

مکاید*: جمع «مکیدت»؛ مکرها، حیل‌ها

تأخیر: دیر کردن، عقب انداختن، درنگ

صواب: درست، مصلحت

ثبات: استواری، دوام یافتن، پایداری

خویشتن مرده کرد: خود را به مُردن زد

صورت شدن*: به نظر آمدن، تصوّر شدن

غالب: چیره، غلبه‌کننده **عجز:** ناتوانی، درماندگی

أفعال: جمع «فعل»؛ کارها، اعمال

حذف: فعل «بود» (بعد از «غالب») به قرینه لفظی حذف شده است.

مدهوش: سرگشته، گیج، حیران / تراذف: حیران، سرگردان و

مدهوش

پای‌کشان: در حالی که پای خود را بر زمین می‌کشید.

فراز: بالا، بلندی **نشیب:** سرازیری، پایین، پستی**نقش واژه‌ها:** حیران: قید / سرگردان و مدهوش و پای‌کشان: (هر سه

واژه) معطوف به قید (نقش تبعی) / چپ و راست: قید / می‌رفت:

فعل / فراز: متمم / نشیب: معطوف به متمم / می‌دوید: فعل / گرفتار:

کادر املائی

واژه‌هایی که اهمیت املائی دارند:

فَضْل و بخشش / نَظَر و نگاه / رَزَاق و روزی دهنده / خَلّاق و آفریننده / زهی و آفرین / فُرُوع و روشنایی / شوق و اشتیاق / اوصاف و توصیف / یقین و باور / عَطّار نیشابوری / غُلْغُلَزن و غوغاگنان / حامِل و باردار / نَمَط و روش / مَبْدأ و آغاز / بحر و دریا / سهمگن و ترسناک / نَعْرَه و فریاد / زَهْرَه و کیسه زرداب / خواست و طلب کرد [خواست = ایستاد] / وَرَطَه و مَهْلَکَه / حَقارت و کوچکی / حازِم و مُحْتَاط / عاجز و ناتوان / از قضا و اتفاقاً / صیّاد و شکارچی / میعاد و وعده / حَزَم و احتیاط / ذخیرت و اندوخته / غفلت و بی‌خبری / غافلان و غفلت / حیل و تدبیر / تأخیر و درنگ / صواب و مصلحت / ثبات و استواری / صورت شد و به نظر آمد / بینداخت [شکلِ نادرست] ← بیانداخت / غالب و چیره / عَجَز و عاجز / ظاهر و آشکار / حیران و مدهوش / فراز و نشیب / نصرالله مُنشی

دوم درس

ازاد موش گماند

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلافِ نموده، مباش.

قلمرو فلز

معنی عبارت: تا می‌توانی از نیکی کردن به دیگران، دست نکش و خود را به نیکوکاری به مردم نشان بده و چون کار نیک انجام دادی برخلاف آنچه کردی و گفتی، رفتار نکن.

مفهوم عبارت: دعوت به نیکی کردن به دیگران
توصیه به ظاهر و باطن یکی بودن (ریاکار نبودن)

قلمرو زبانه

میاسا: آسوده نباش (در اینجا: دست نکش)
نمای: نشان بده

نموده*: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده
نمودی: نشان دادی (در اینجا: کار نیک انجام دادی)
به خلافِ نموده مباش: برخلاف آن، رفتار نکن

قلمرو لایبر

آرایهٔ اشتقاق: نمودی، نموده و نمای

به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمایِ جو فروش نباشی؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مُستغنی باشد.

مَثَل (ضرب‌المثل) و کنایه: «گندم‌نمایِ جو فروش بودن» [کنایه از «ریاکار و دورو بودن»]

قلمرو فلز

معنی عبارت: (تلاش کن) که خلاف آنچه هستی، نگویی (یکرنگ و صادق باش) تا مصداقِ ضرب‌المثلِ «گندم‌نمایِ جو فروش» نباشی. در تمام کارها انصاف را رعایت کن، چرا که هر کس نسبت به خودش عادل و مُنصف باشد (عادلانۀ رفتار کند) از قاضی بی‌نیاز خواهد بود.

مفهوم: توصیه به «یکرنگ و صادق بودن»
تأکید بر «رعایتِ عدالت و انصاف»
به حسابِ اعمالِ خود رسیدگی کردن

قلمرو زبانه

ارتباط معنایی واژه‌ها: تناسب: زبان و دل / گندم و جو
تضاد: گندم‌نما و جو فروش
داور: قاضی

مُستغنی*: بی‌نیاز [هم‌خانواده «استغنا، غنی، اغنیا، عَنّا»]

قلمرو لایبر

مراعات نظیر: دل و زبان
گندم و جو

تلمیح: عبارت «اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مُستغنی باشد»، اشاره و تلمیح دارد به حدیث «حاسبوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»

و اگر غم و شادیت بُوَد، به آن کس گوی که او تیمارِ غم و شادی تو دارد و اثرِ غم و شادی پیشِ مردمان، بر خود پیدا مکن. و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این، فعلِ کودکان باشد.

قلمرو بنابر

معنی عبارت: اگر غمگینی یا شاد، با کسی درد دل کن که با تو غمخواری کند (یار و خیرخواه تو باشد) و غم و شادی خود را بر مردم آشکار نکن. برای هر اتفاقِ خوشایند و ناخوشایند، زود خوشحال یا غمگین نشو چرا که این، کارِ کودکانه‌ای است.

مفهوم: توصیه به «خوددار بودن» (احساساتی نبودن و نشدن)

قلمرو بنابر

تیمار*: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه
تیمار داشتن*: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن
فعل: کار، عمل

قلمرو بنابر

← غم و شادی
 ← نیک و بد
تضاد: ← شادان و اندوهگین

بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهادِ خویش بِنگردی، که بزرگان به هر حقّ و باطلی از جای نشوند

کنایه: از جای نشوند ← کنایه از اینکه «عصبانی و خشمگین نمی‌شوند» [معادل «از کوره در رفتن»]

قلمرو بنابر

معنی عبارت: تلاش کن در رویارویی با هر اندیشهٔ باطلی از حالتِ طبیعی خود خارج نشوی؛ چرا که انسان‌های بزرگ در مواجهه با هر حقّ و باطلی عصبانی نمی‌شوند.

مفهوم: (باز هم) توصیه به «خوددار بودن و احساساتی نشدن»

قلمرو بنابر

بدان: به آن
مُحال*: بی‌اصل، ناممکن، اندیشهٔ باطل
نهاد: سرشت، ذات، طبیعت
بِنگردی: نگردي، تغییر حالت ندهی / که (دومی): زیرا که

قلمرو بنابر

تضاد: حقّ و باطل

و هر شادی که بازگشتِ آن به غم است، آن را شادی مشمّر و به وقتِ نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته‌دان و امید را در نومیدی.

قلمرو بنابر

معنی عبارت: هر خوشحالی‌ای که عاقبتِ آن به غم باز می‌گردد، آن را شادی (واقعی) به شمار نیاور. به هنگامِ ناامیدی، امیدوارتر باش و ناامیدی را به امیدواری وابسته بدان و امید را به ناامیدی، مرتبط بدان.

مفهوم: اعتقاد به این مطلب که «هر چیزی در این دنیا گذراست و موقّتی» «در این دنیا هیچ چیز، ثابت و تغییرناپذیر نیست»

قلمرو بنابر

بسته: وابسته، مربوط
حذف: «بسته دان» (از پایانِ جملهٔ آخر) حذف شده است به قرینهٔ لفظی

قلمرو بنابر

تضاد: شادی و غم // نومیدی و امید

رنجِ هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصهٔ قرابتِ خویش را. چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن

خاصه: مخصوصاً، به‌ویژه

قرابت*: خویشی و خویشاوندی (در متن درس، منظور «خویشاوند» است)
چندان که طاقت باشد: تا جایی که توان داری (امکان‌پذیر باشد)

قلمرو بنابر

ضایع*: تَبَاه، تَلَف
به سزا: با شایستگی، سزاوارانه

تا جایی که توان داری با آنها به نیکی رفتار کن.

مفهوم: ← قدرشناسی
← قدردانی از خویشاوندان
← نیکوکاری

مرجع ضمیر «ایشان»: قرابت و نزدیکی خود

قلمرو هنر

معنی عبارت: زحمتِ هیچ کس را بی‌مقدار (بی‌ارزش) نکن و سزاوارانه حق‌شناس (قدردان) همه باش؛ به‌ویژه خویشاوند (اقوام و فامیل) خود.

و پیرانِ قبیلهٔ خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنرِ ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛ و اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدارِ نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

خود را نسبت به ایشان، بسیار مُشتاق نشان نده تا همان‌طور که هنر و نیکی آنان را می‌بینی، بتوانی عیب‌هایشان را مشاهده کنی و چنان‌چه از بیگانگان، احساسِ ناامنی و خطر کردی؛ سریعاً به همان مقدار، از خود محافظت کن و یادگیری را ننگ (مایهٔ رُسوایی) به شمار نیاور تا از ننگ و بی‌آبرویی خلاص شوی.

مفهوم عبارت: ← احترام به بزرگان و پیران
← تأکید بر «واقع‌بینی» و «زیاده‌روی نکردن در ابرازِ شیفنگی و علاقه»
← توصیه به «یادگیری و آموزش»

قلمرو زبان

لیکن: امّا، ولی

مولع*: بسیار مُشتاق، آزمند

ننگ: رُسوایی، بی‌آبرویی

رسته باشی: خلاص شوی، رهایی یابی

قلمرو لایحه

تضاد: هنر و عیب // ایمن و نایمن

قلمرو هنر

معنی عبارت: احترامِ پیران (بزرگان) خویشاوندِ خود را نگاه دار ولی

مشق پروانه

قلمرو زبیر

۱ معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

(سعدالدین وراوینی)
(فخرالدین عراقی)

کتابی که در او داد سخن آرایبی توان داد، ابداع کنم.
عشق شوری در نهاد ما نهاد.

پاسخ

داد: ← اولی: ادعا، توان، قدرت، حق
← دومی: فعل از مصدر «دادن»

نهاد: ← اولی: سرشت، ذات، فطرت
← دومی: قرارداد، فعل از مصدر «نهادن»

«کتابی که در او داد سخن آرایبی توان داد، ابداع کنم.»

مرجع «او»: کتاب / داد: ← اولی ← ادعا، توان، حق
← دومی ← فعل، از مصدر «دادن»

سخن آرایبی: آرایش سخن، زیبا سخن گفتن یا نوشتن / ابداع: چیز نو و تازه آوردن، آفرینش، اختراع، نوآفرینی / جناس همسان (تام):
داد و داد / کنایه: داد سخن آرایبی دادن ← کنایه از «تمام و کمال زیبا سخن گفتن» / واج آرایبی: تکرار صامت «د» و مصوت بلند «ا»

«عشق، شوری در نهاد ما نهاد»

نهاد: ← اولی ← سرشت، ذات، فطرت
← دومی ← فعل ماضی ساده از مصدر «نهادن» [قرار داد، گذاشت]

شور: هیجان، شوق، اشتیاق / تشخیص: عشق (شور نهادن) / واج آرایبی: تکرار مصوت بلند «ا» / جناس همسان (تام): نهاد و نهاد
معنی مصراع: عشق در ذات و سرشت ما شور و هیجانی برپا کرد.

مفهوم مصراع: عشق، باعث شور و هیجان است.

۲ در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

پاسخ غم و شادی / نیک و بد / شادان و اندوهگین / حق و باطل و ...

۳ به عبارت‌های زیر توجه کنید:

الف) هم‌نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم‌نشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل، راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است: در این جمله، حذف به «قرینه معنایی» صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنایی» است.

● در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

پاسخ «نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.» ← «بسته‌دان» از پایان جمله آخر، به «قرینه لفظی» حذف شده است.

[...امید را در نومیدی (بسته‌دان)]

۴ جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظِ شخص)

پاسخ

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می‌شنوی	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
می‌روی	نمی‌روی	برو	داری می‌روی
می‌پرسید	نخواهید پرسید	پرسید	خواهید پرسید

قلمرو

۱ بهره‌گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟

پاسخ

موجب آسان‌فهمی، تأثیرگذاری، زیبایی و جذابیتِ سخن می‌گردد و نیز باعثِ ماندگاریِ ذهنیِ بیشترِ مطالب.

۲ دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

پاسخ

«از جای نشوند»؛ کنایه از اینکه «عصبانی و خشمگین نمی‌شوند»

«گندم‌نمایِ جو فروش بودن»؛ کنایه از «ریاکاری»

قلمرو

۱ نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟

پاسخ

اینکه با هر شادی یا غمی مثلِ کودکان، احساسی، واکنش نشان دهیم.

۲ در جملهٔ زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟

۱ اثرِ غم و شادی پیشِ مردمان، بر خود پیدا مکن.

پاسخ

خوددار بودن پیشِ دیگران؛ واکنش نشان ندادن؛ احساساتی نبودن و نشدن.

۳ مفهوم عبارت «گندم‌نمایِ جو فروش مباش» را بنویسید.

پاسخ

پرهیز از «دورویی، ریاکاری، تظاهر و فریب‌کاری»

۴ برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم

زود آیند و زود می‌گذرند» ابن حسام خوسفی

«به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو.»

پاسخ

● «شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند»

بزی: زندگی کن (از مصدر «زیستن») / تراذف: شاد و بی‌غم / تضاد: شادی و غم / تکرار: شاد، غم، زود / واج آرای: تکرار «د» و «ز» / آیند و می‌گذرند

● در آرایهٔ «واج آرای»؛ صامت‌های «ز، ذ، ض و ظ» یکی است؛ همان‌گونه که «س، ث، ص» و «ت و ط» و ... از نظر آوایی (صدا) یکسان هستند.

معنی بیت: شاد و خوشحال زندگی کن، چرا که شادی و غم، هر دو خیلی زود می‌آیند و فوراً می‌گذرند.

مفهوم بیت: ناپایداری و زودگذر بودنِ شادی و غم (و کلاً اوضاع و احوالِ دنیا)

۵ حدیث «حاسبوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟ [قرابت ← یعنی «نزدیکی، ارتباط»]

پاسخ

«اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مُستغنی باشد.»

[ترجمهٔ حدیث: (کارهای خودتان را) مُحاسبه و حسابرسی کنید، قبل از اینکه مورد حسابرسی واقع شوید. (به حسابتان برسند)]

روزخوار و دیوار

بالای پله‌ها ایستاده بود و بر و بر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود. بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دورِ باغچه می‌گشت و با آب‌پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لبِ حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب‌پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

محو تماشا شده بود: به دقت تماشا می‌کرد؛ غرق دیدن بود.

توی: در (= حرف اضافه با لحنِ مَحاوره‌ای)

تعجب برش داشت: شگفت‌زده شد

قلمرو بنابر

بر و بر: خیره نگاه کردن و زل زدن به چیزی

دستگیرش نشد: (چیزی) درنیافت، نفهمید

حیرت‌زده: مُتعجب، شگفت‌زده

حذف: فعل «بود» (بعد از «باز کرده») به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو بنابر

کنایه: چیزی دستگیرش نمی‌شد ← کنایه از اینکه «چیزی نمی‌فهمید»
محو تماشا شدن ← کنایه از «به دقت تماشا کردن»

هنوز اوّل صبح بود و روشنایی شیری و بَرّاقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سروصدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن ... من را می‌بینی ...؟ بهمن ...!

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد». سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر، مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد؛ عجب روزگاری است.»

قلمرو بنابر

تشبیه: خورشید مثل یک توپ قرمز [خورشید: مشبّه / مثل: ادات تشبیه / توپ قرمز: مشبّه‌به]

دهانش باز ماند ← کنایه از «شگفتی»

سر به هم آوردن ← کنایه از «یکی شدن»، «به هم وصل شدن»

اوقات تلخی ← کنایه از «ناراحتی»

تشخیص: حیاط‌ها [سر] **حسن آمیزی:** اوقات تلخی

قلمرو بنابر

شیری: نوعی رنگ؛ به رنگ شیر **بَرّاق:** درخشان، برق‌دار، تابان

برداشته بود: فرا گرفته بود **تل:** تپه؛ توده بزرگ خاک یا شن

خشت: آجر خام و نپخته **اوقات تلخی:** ناراحتی، عصبانیت

دور: دوره **ترادف:** دُور و زمانه

مرجع ← بهمن

ش (صدایش کرد): ← نقش دستوری ← مفعول (او را صدا کرد)

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه درِ کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت: «می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده! ... حالا دیگر می‌شود همین طوری بیایی خانه ما بازی ...» ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟»

بهمن گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

طولی نکشید که همه چیز مهمان‌بازی‌شان روبه‌راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهارزانو مثل آدم‌های بزرگ، بادب و اخم‌کرده، روی قالیچه نشستند.

بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودش آمد، همه چیز را با دهان پُر خنده برای مامانش تعریف کرد.

توی: حرف اضافه (به) / اتاق: متمم / آمد: فعل

← برای: حرف اضافه
← برای مامانش: مامان: متمم
← ش: مضاف‌الیه

قلمرو زبانی

← کنایه: نیشش باز شد ← کنایه از «لبخند زدن، خندیدن»

← کنایه: رو به راه شدن ← کنایه از «فراهم و آماده شدن»

← مجاز: نیش ← مجاز از «دهان» [نیش باز شدن ← دهان باز شدن به منظور خندیدن]

قلمرو زبانی

نیش: دندان‌های جلو

یک ریز: پی در پی، پشت سر هم

آخم کرده: جدی (در اینجا)؛ چینِ پیشانی و ابرو

آتش کرد (سماور را): روشن کرد

قاش: قاش؛ یک قسمت بریده‌شده از خربزه، هندوانه یا میوه‌های دیگر

همه چیز جور شد: فراهم شد

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد: درست و همین

موقع (هر دو): قید / بهمن: نهاد / دنبالش: متمم / ش: مضاف‌الیه /

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شل و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیواری نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آنها را از هم می‌تُرید. ناصر می‌دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک. با خودش می‌گفت: «بله دیگر، کوچولو کوچولو شده، درست مثل یک قفس ...». فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمن و بچه‌های دیگر گُرگم به هوا بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبالش هم بکنند، به سر و کول هم بپزند و خنده‌کنان و نفس‌نفس‌زنان دنبالش هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پُر کنند.

← چشم‌ها (نمی‌خندید)
← دل (می‌خواست بهانه بگیرد)
← تشخیص: دیوار (سر)
← حیاط (سر)

← کنایه: شل و آویزان شدن لب‌ها ← کنایه از «ناراحتی و غمگینی»

← سر بیرون آوردن ← کنایه از «پدیدار شدن»

← تشبیه: «(حیاط خانه‌شان) مثل یک قفس شده» (حیاط: مشبّه / مثل: ادات تشبیه / یک قفس: مشبّه به / کوچولو شده: وجه شَبّه)
← «مثل ماهی‌های حوض»

قلمرو زبانی

می‌تُرید: جدا می‌کرد، فاصله می‌انداخت

گُرگم به هوا: نوعی بازی کودکانه (که نوجوانان و حتی جوانان و

بزرگسالان نیز به این بازی می‌پرداختند)

کول: کتف، دوش (عضو بدن)

لب‌هایش شل و آویزان شده بود: لب‌ها: نهاد / ش: مضاف‌الیه / شل

و آویزان (هر دو): مُسند / شده بود: فعل اسنادی

قلمرو زبانی

پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌های دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی‌تربیتی، دعوایش کرده بودند. بغض‌گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند. چشم‌های پُر بغض و کینه‌اش به دیوار نوساز، به بتا و عمّله‌ها خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بتا و عمّله‌ها نفرتش می‌گرفت.

از حرصش با آن‌ها لَج می‌کرد و هر چه از او می‌خواستند یا هر چه از او می‌پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می‌گرفت. گاهی مُشت مُشت شن و خاک و سنگ‌ریزه بر می‌داشت، به سر و صورتِ آنها می‌زد و فرار می‌کرد. بارها، او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر ... زنده باشی! یک چگه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک الله، خیلی تشنه‌ایم» اما او اعتنایی نمی‌کرد. پُشتش را به آنها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکنند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. غصه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند.

قلمرو زبانی

← لب برچیدن ← کنایه از «اندوه»؛ «آماده شدن برای گریستن»
 ← بُغضِ گلویش را می‌فُشرد ← کنایه از اینکه «آماده بود که گریه کند»
 ← یک چگه (آب) ← کنایه از «مقداری اندک»
 تشبیه: مثل بچّه

قلمرو زبانی

دو سطر پایانی (دست و پایشان بشکنند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. غصه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند): نشانگر و دربردارندهٔ «نفرین» است.

قلمرو زبانی

انگار که: تصوّر کن که؛ گویی که **بُغض:** اندوه فراوان، کینه، دشمنی
عَمَلَه: جمع «عامل»؛ کارگران [در فارسی امروز، کلمهٔ عَمَلَه، به صورت «مفرد» به‌کار می‌رود، به معنی «یک تن کارگر زیردست بتا»]
بارک‌الله: شبّه جملهٔ تحسین ← آفرین، مرحبا
اعتنا: توجه، التفات
آقا کوچولو و آقا پسر: (هر دو) «مُنادا» هستند بدون نشانهٔ ندا [ای آقا کوچولو؛ ای آقا پسر زنده باشی] //
 ← دست‌هایش ← مضاف‌الیه (دست‌های او)
 ← دعوایش کرده بودند ← مفعول (او را دعوا کرده بودند)
 ← گلویش ← مضاف‌الیه (گلوئی او)

دیگر نمی‌توانست به خانهٔ بهمن برود. عمله بتاها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بُغضِ گلویش را می‌فُشرد، چندین بار به طرف درِ کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی‌شان را از سر بگیرد اما درِ کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بتاها نگاه می‌کرد و همهٔ بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید. هر چه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همهٔ آنها راحت‌تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خُشک‌کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیهٔ بچّه‌ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید. یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند.

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که همدیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خُفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خُشک و بی مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سزسنگین حرف می‌زد.

قلمرو زبانی

← بازی را از سر بگیرند ← کنایه از اینکه «بازی را دوباره آغاز کنند»
 ← همهٔ بدبختی‌ها را از چشم آنها می‌دید ← کنایه از «مُقصر دانستن آنها»
کنایه: ← جُزء خیالات بود ← کنایه از «غیرممکن و نشدنی»
 ← دل تنگی ← کنایه از «غم و اندوه و ناراحتی»
 ← خُشک ← کنایه از «نامهربانی و عدم صمیمیت»
 ← سزسنگین ← کنایه از «بی‌توجه، بدون تمایل و رضایت و رغبت»
تشخیص: دیوار (حرف زدن)

قلمرو زبانی

از سر بگیرند: دوباره شروع کنند
اِصرار: پافشاری [اِصرار: رازها؛ جمع «سِر»]
غریبه: ناآشنا [قَریب: نزدیک]
بی مهر: بدون محبّت و مهربانی
نارسا: مُبهم، ناقص
زورکی: به اجبار
تراذف: بی مهر و خُشک

به دیوار نیمه کاره، به بتای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک‌ها «سی سی ... سی سی» می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بتا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوساز آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد. ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید ... دیگر ترسیده.»

دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بتا و عمله‌ها تندتند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه بالا می‌انداختند، گل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت. ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

قلمرو زبانی

تشبیه: باد ... مثل جیرجیرک‌ها ... می‌خواند [باد: مشبه / مثل: ادات تشبیه / جیرجیرک‌ها: مشبه‌به / می‌خواند: وجه شبه]

تشخیص: باد ← بی‌کار نشسته بود
← ترسیده

دیوار را بخواباند: ← تشخیص ← «دیوار» (خوابانده شدن)
← کنایه ← از «ریختن دیوار»

قلمرو زبانی

سی سی: صدای جیرجیرک‌ها

نیمه: (در اصطلاح بتایی) نصف آجر یا خشت

خوش داشت: دوست داشت، بهتر آن می‌دید

حذف: فعل «بود» [از آخر جملات «دیوار مشغول بالا رفتن»؛ «بتا مشغول ساختن» و «عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن»]

← همگی حذف شده است به قرینه «لفظی»

مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

- ها ... بابات آمده؟

- هر وقت آمد، مرا خبر کن.

- خواستگاری.

مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:

- کجا؟

- آها ... پس این طور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟ ها؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس کردنش بی‌نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد؛ آخر طاقت نیاورد و گفت:

+ مامان! ...

+ چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می‌کشند؟

- بفرمایید.

- چرا دارند دیوار می‌کشند؟ چه چیزها می‌پرسی! آخر همین طوری که نمی‌شود ... + چطوری؟

قلمرو زبانی

تشبیه: حرفی مانند آتش

کنایه: ← حرف بر سر زبان چسبیدن ← کنایه از «قدرت گفتن نداشتن»
← این پا و آن پا شدن ← کنایه از «شگ و تردید داشتن»

قلمرو زبانی

یا الله: شبه جمله؛ به معنای «زود باش» (در اینجا در مقام «اصرار و پافشاری» به کار رفته است)

- خانه‌ها مان بی‌دیوار باشد.

- ای، چه می‌دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی‌بینی میان همه خانه‌ها دیوار است؟ + چرا میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- برو بازی را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بتا و عمله‌ها و درخت‌ها، نگاه کرد. درخت‌ها، بی‌حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی سی ... سی سی» آواز نمی‌خواند و روی شاخه‌ها تاب نمی‌خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت‌ها رفته ... در رفته.

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس جلوی چشم‌های غم‌زده‌اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با آخم به او نگاه می‌کرد. همان‌طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می‌کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.» سر شاخه‌ها و روی برگ‌ها، آفتاب زرد و بی‌مهر غروب، مثل صدها فناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می‌کردند. آن وقت مثل اینک برگ‌ها و شاخه‌های تاریک و خالی، برمی‌گشتند و به او نگاه می‌کردند. همه به او نگاه می‌کردند ... درها، درخت‌ها، دیوارها ... همه آخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

قلمرو بنابر

دست از سر کسی برداشتن ← کنایه از «رها، خلاص و آسوده کردن کسی؛ رفع مزاحمت»

کنایه:

دستگیرش نشد ← کنایه از اینکه «نفهمید؛ اطلاعی به دست نیورد»

فشرده شدن دل ← کنایه از «اندوه، غصه و درماندگی»

درخت‌ها (ایستاده)

باد (آواز، ترسیده)

دیوار (ایستاده بود)

تشخیص:

درها، درخت‌ها، دیوارها (آخم کرده بودند)

تشبیه: دیوار مثل دیو ایستاده بود [دیوار: مشبّه / مثل: ادات تشبیه / دیو: مشبّه به / ایستاده بود: وجه شبّه]

تشخیص (به علت بی‌مهری)

آفتاب:

تشبیه ← به فناری

مجاز: سر ← مجاز از «قصد و اندیشه»

قلمرو بنابر

ای: (در اینجا) شبّه‌جمله «اعتراض»

استفهام انکاری: چه می‌دانم؟ ← نمی‌دانم

استفهام انکاری (تأکیدی): مگر نمی‌بینی میان ...؟: ← حتماً می‌بینی که میان همه ...

این قدر از من حرف نگیر: این قدر مرا وادار به سخن گفتن نکن

= حرف نیکش = سؤال نکن

در رفتن: فرار کردن، گریختن

فناری: پرنده‌ای کوچک و خوش‌آواز

خانه‌ها مان بی‌دیوار باشد: خانه‌ها: نهاد / مان = ما: مضاف‌الیه / بی‌دیوار: مُسند / باشد: فعل اسنادی

بچه (... از من حرف نگیر، بچه): منادا، بدون حرف ندا

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بی‌زاری از کنار بتا و عمله‌ها گذشت. بی‌آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بتا و دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سرپایش را فرا گرفت. بلند شد و با دل‌پره و نگرانی به این ور و آن ور خود نگاه کرد. هیچ کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بتای خپله‌ای که در چند قدمی او خَم شده بود، نگاه کرد.

بعد در حالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خَم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بتای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد ...

تشبیه و کنایه: قلبش مثل ... پرپر می‌زد [قلب: مشبّه / مثل: ادات تشبیه / گنجشک: مشبّه به / پرپر می‌زد: وجه شبّه] ← کنایه از «هیجان‌زدگی، بی‌تابی و بی‌قراری»

نگاه تند و تیز ← کنایه از «خشم و عصبانیت»

برق در چشم‌هایش دوید ← کنایه از «شادمانی و خوشحالی»

وحشت سرا پایش را فرا گرفت ← کنایه از «ترس بسیار»

لرزیدن دست و «رنگ پریدن» (هر دو) ← کنایه از «ترس و وحشت»

کنایه:

قلمرو بنابر

بی‌زاری: تنفر، روی‌گردانی، اُزردگی

طاس: بی‌مو [تاس: مُهره بازی نرد و ...]

خپله: چاق و قد کوتاه، کوتوله بدقواره

قلمرو بنابر

تشخیص: برق (دویدن)

ناگاه لرزشی شدید سرپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم‌گنده سُرخش چپ‌چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش زعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی‌حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون زده گفت: دیو ... دیو ... دیوار ... جیغ کشید و به طرف

اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟» ناصر در حالی که سفت، خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هق‌هق گریه گفت: «دیو ... دیو ... آمده من را بخورد.»

دیوار، جمال میرصادقی
(با اندکی تصرّف و تلخیص)

قلمرو زبیر

تشخیص: دیوار (چشم)

کنایه: چپ‌چپ نگاه کردن ← کنایه از «نگاه خشمگینانه و تهدیدآمیز»
چشم‌های بیرون زده ← کنایه از «ترس و وحشت فراوان»
تشبیه و کنایه: مثل بید می‌لرزید ← کنایه از «ترس و هراس»

قلمرو زبیر

دیو ... دیو ... دیوار: نویسنده با آوردن واژه «دیو» در کنار واژه «دیوار» و تکرار آن، این معنی را منتقل می‌کند که دیوار همچون دیوی بذات، زشت و نکوهیده است و گلاً رابطه «شباهت» بین دیو و دیوار برقرار کرده است از نظر شُرانگیزی و بدی.

قلمرو زبیر

لرزشی شدید سراپایش را برداشت: به شدت لرزید

دَم: لحظه

گنده: بزرگ بدقواره و زشت

رعشه: لرزه، لرزش

سراسیمه: هراسان، مضطرب، شوریده‌حال

سفت: محکم، سخت

هق‌هق: صدای گریه

تصرّف: به میل خود چیزی را تغییر دادن؛ چیزی را مالک شدن؛

دست بُردن در چیزی

تلخیص: خلاصه کردن

درک و دریافت

۱- اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هریک از عناصر زیر، نماد چه چیزی است؟

● بتّا

● دیوار

«بتّا» نماد عامل جدایی انسان‌ها و برهم زنده تفاهم بشری

«دیوار» نماد جدایی انسان‌ها و مانع و حایل و افزایش دهنده بیگانگی‌ها

۲- درباره «زاویه دید» و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید.

زاویه دید ← سوم شخص یا «دانای گل»

شخصیت اصلی ← ناصر (پسر بچه)

نکته «زاویه دید» در داستان چیست؟

به «شیوه طرح داستان»، زاویه دید (راوی داستان) می‌گویند. معمولی‌ترین شیوه، اول شخص (من) و سوم شخص (او) است. به شیوه روایت سوم شخص، «دانای گل» نیز می‌گویند.

کادر املائی

واژه‌هایی که اهمیت املائی دارند:

مُستغنی و بی‌نیاز / تیمار و اندیشه / مُحال و ناممکن / حَقّ و باطل / ضایع و تباه / خاصّه و مخصوصاً / طاقت و توان / مولّع و حریص / قابوس‌نامه،
عُنصرالمعالی کیکاووس / مَثَل و ضرب‌المثل / برحذر داشتن و پرهیز نمودن / بزّی و زندگی کن / ابن‌حسام خوسفی / حدیث و روایت / قرابت و
نزدیکی [غرابت و دوری] / حیرت‌زده و مُتَعَجّب / محو تماشا شدن / حیاط خانه [حیات و زندگی] / حوض و استخر / رنگ شیری و بَرّاق / تَل و تپّه
/ خشت و آجر / خُرده‌های گِج [شکل نادرست ← خورده‌ها ...] / اوقات تلخی / قاشِ خربزه و هندوانه / مُفَصّل و کامل / بُغض و اندوه / بتّا و عَمَله
/ حِرص و ناراحتی / اِعْتنا و توجّه / بیفتند [شکل نادرست ← بیافتند] / اِصرار و پافشاری / عَصْر، بعدازظهر / غریبه، ناآشنا / نارسا و ناقص / قَناری
و طوطی / دلپُره و نگرانی / سرِ طاسِ بتّا / رعشه و لرزش / هق‌هق گریه / تصرّف و تلخیص / اِبداع و اختراع